هو

۱۲۱

مرقومات

جناب محمّدتقی ابن محمّد کاظم طبیب ملقب به مظفرعلیشاه نعمت اللّهی کرمانی

به

جناب صدق علیشاه

بسم الله الرحمن الرحیم

قال الله تعالی: واذکروانعمةالله علیکم اذکنتم اعداءفالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا

فرزند آگاه صدقعلیشاه **وفقه الله تعالی لما یحب و یرضی** و برادر جانی و دلی درویش غضنفر علی **ایده الله تعالی باالنور الجلی**، همواره متمسک عروة الوثقای نبوت و ولایت و معتصم حبل المتین فتوت و عنایت بوده باشند **بنوره و فیضه و عصمته و رضاء نعمته**. و بعد چون در این وقت مرآت جمال آگاهی برادر مکرم درویش منور علی نعمت اللهی اراه الله تعالی حقایق الاشیاء کماهی عازم آن صوب بودند تحریر این کلمات مستمسک عروةالوثقای نجات را بجهت جمع متفرقات قلوب و اصلاح مفاسد صدور از لوازم نمود. معلوم حقیقت شناسان دقیقه یاب بوده باشدکه موجب و باعث جمع مخالفات و منازعات و مشاجرات نیست مگر اعراض از حق تعالی شانه. واحد حقیقتی است و وحدت موجب اتحاد است نه اختلاف و باعث اتفاق است نه افتراق. پس شما سه نفس که صدقعلی و منور علی و غضنفر علی می‌باشید چون هر سه ادعای طریقت حقه نعمت اللهیه رضویه علویه مرتضویه مصطفویه الهیه دارید هرگاه با هم متفق و متعهد نباشید لامحاله در این میانه یکی بر باطل خواهید بود و هر یک بباطن خود رجوع کنیدکه کدام یکیدکه از حلقه عبودیت حق مطلق تعالی بگوش کشیدن ابا دارید و از حق شرم کنید و اینهمه مانند بهایم و سباع و حشرات متابعت نفی نکنید ودر تضییع خود و ضعفای مردم نادان مکوشید. چون آینهٔ جامع حقایق ربوبی و الهی حضرت نورعلیشاهی دام ظله العالی الاعلی این حقیر را امر فرموده‌اندکه آنچه خیریت شما را بدانم عرض کنم لهذا مناسب احوالتان آنچه مولایم بکرم خودش بر قلبم القاکند بر این صفحات می‌نگارم:

آیت عنوان کلام را ملاحظه کنیدکه میفرماید: **و اذکروانعمت الله علیکم** یعنی یادکنید خدا را بر خودتان در آن وقت که اعداء یکدیگر بودید پس تالیف کرد خدا در میان دلهای شما پس گردیدید بسبب نعمت خدا برادران. ملاحظه کنیدکه خاصیت لازمه نعمت الله این معنی قرار داده که اعدا را اخوان می‌کنید بسبب تبدیل تنافر بتوالف پس شرم کنند آن نفوس که ادعای طریقت نعمت الله داشته باشند و الف قلوبکم را ما صدق نباشند و بجهت در دو موضع نعمت الله را یاد فرموده و نعمت الله در مانحن فیه لامحاله عبارت از ولایت است: **الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی** و حضرت شاه اولیا(ع) در خطبه می‌فرمایند: **انا نعمت الله التی لاتجزی.** مولوی معنوی قدس سره فرموده:

جان گرگان و سگان از هم جداست　　متحد جانهای شیران خداست

آخر شما سه شخص باین تشخص شرم نمی‌کنیدکه اطلاق گرگ و سگ بر شما بشود و این قدر همت ندارید‌که ظلی از مولای شماکه اسدالله غالب است بر شما بتابد و شما را هم شیر حق بسبب بندگی علی(ع) بگویند. بسیار استبعاد نکنیدکه چگونه شیر حق بسبب بندگی علی می‌توان شد چراکه همین گرگ و سگ نشده‌ای شیری، مگر گرگ و سگ شدن آسان است. اگر نخواهندکه کسی شیر حق شود چرا غضنفر علی او را اسم میگذارند و چشمی که بنور حق منور شد مشکل که سگ وگرگش بتوان گفت پس آنهم شیر است. و دلی که محل صدق شدگرگ و سگ چگونه تواند بود پس شیر است. شیرکه حیوانی بیش نیست که شجاعت و مروتی طبیعی دارد. انسان هرگاه مروت و شجاعت داشته باشد سهل مرحله‌ایست که او را شیرگویند.

پس بخداکه انسان پشت بخدا از سگ وگرگ و خوک و خرس بمراتب پست‌تر است. **اولئک کالانعام بل هم اضل**. این دقیقه هم موقوف بر متحد شدن و مرد حق شدن است و وارث ابلیس نبودن **و انا خیر منه** نگفتن. هرگاه متحد شدید بخداکه من و تو در میان نمی‌ماندکه احتیاج بابلیسیت داشته باشد بلکه هر سه بمنزله یک تن شوید و هر یک عضوی از آن تن. اعضای یک تن راکجا اختلاف است و من که مظفرم چنین دوست می‌دارم که شما سه نفس آرام جان من و قوت روان من می‌باشید بحکم شیخ مصلح الدین سعدی که فرموده:

بنی آدم اعضای یکدیگرند　　که در آفرینش ز یک گوهرند

چوعضوی بدرد آورد روزگار　　دگر عضوها را نماند قرار

اعضای یکدیگر باشید. مصلح الدین چنین صلاح دانسته و شیخ سعدی سعادت را در این معنی مندرج یافته اگر بنی آدم می‌باشید واله بنی آدم باشید و فرزندگرگ و سگ مباشید. از برای خاطر ما در عالم رندی سهل است که این التماس را از ما قبول کنید و ما را میان الفتها خفیف نکنید و بخاطر می‌رسدکه تعیین کنم که هر یک بمنزلهٔ کدام عضو باشید تشخص شمائی و رفاقت‌های قدیم نمی‌گذارد و شرمم می‌کندکه مبادا خدا نخواسته در ضمن تقریر یکی چرب‌تر شوید و دیگری بیدماغ شود و آشنائی قدیمی بهم بخورد و نارندی‌کرده باشیم.

نورعلی شاه می‌فرماید: آنچه صلاح میدانی بگو. حضرت مشتاقعلی قدس سره العلی در عالم لطیفه می‌فرمایدکه هرگاه بنای اتحادگذاشته شد چربی و خشکی چه معنی دارد. بندگان میرزا محمدتقی در عین موشکافی یک مرتبه چنان احمق می‌شودکه در علم حماقت باید سالها در خدمتش درس خواند. آخرکلام مولای در خطبهٔ شریفهٔ: **کلنا واحد و امرنا واحد و سرنا واحد و نحن شیی واحد لاتفرقوا فینا فتهلکوا** چه معنی دارد. باری از برای خداکه مکدر مشوید بلکه مصفا شویدکه می‌خواهم معین کنم که هر یک کدام عضو باشید و اگر فهمیدید و عمل کردید خواهید دیدکه درست فهمیده‌ام و انشاء الله تعالی می‌فهمید شوخی می‌کنم که لفظ را اگر در میان می‌آورم. آنچه فقیر بنده استان فقرا مظفر علی میفهمم فرزندی صدقعلی شاه باید بمنزله دل تن معنوی باشد و برادرم بلکه عمم منور علی بمنزله عین این تن باشدکه چشم منور بدل و دل محل صدق است و برادر دیگرم غضنفر علی بمنزله ید این تن معنوی باشد چراکه غضنفریت افاده قوت و صولت می‌کند و اینهاکار دست است که باشارت دل آزاد باید بظهور رسد و بخاطر می‌رسدکه کمال دل بنور ولایت است وکمال چشم بنور نبوت وکمال دست بنور فتوت و هر سه نور علی است:

نورعلی نور یهدی الله لنوره من یشاء. حضرت مشتاق شهید قدس سره بفقیر اعلام فرموده بودندکه صدقعلی قبای ولایت پوشیده بود. بهر تقدیر در این‌که با وجود پس قدم بودن انشاء الله فرزند مشارالیه بر غضنفر و منور هر دو زاید است و غالب تشکیکی نیست، ولیکن مرا چنان خوش میآیدکه رعایت ادب پیش قدمی نسبت بمنور علی و غضنفرعلی هر دو بعمل آورده چنین نداندکه بوجود آنها احتیاج نیست که سخن در مرحلهٔ تنظیم امر ظاهر و تنسیق امر معاش خلق الله است که بعلاوهٔ جذبه سلوک میخواهد و بعلاوه عشق عقل هم می‌خواهد. هنگامی که صدق را که بمنزله دل است امواج نشآت باطنیه از خود ربود و بیخود شد منور علی بایدکه مانند چشم باستحفاظ و نگاهبانی اجزای مملکتش قیام نماید. لهذا تا سلوک نبوت نباشد بولایت محض تربیت خلق ممکن نیست و سر این معنی را ازکلام شاه اولیا علیه الصلوة و السلام استنباط کنیدکه فرموده: **انا بطرق السماء اعلم منکم بطرق الارض**، یعنی من براههای آسمان داناترم از راههای زمین. هرگاه منور علی بطرق سلوک آگاه‌تر و هشیارتر باشد در حینی که صدق علی غرق نشاه است چه ضرر دارد. و همچنین صدقعلی شاه باید خود را از غضنفر علی مستغنی نداند چراکه ولایت لاابالی است و اعتنا بظاهر ندارد بسا باشدکه مضایقه نکنندکه ظاهراً مغلوبش کنندکه قدرت باطن خود را در آن بیند، لهذا فتوت غضنفری بایدکه دست بیرون آرد و دمار از روزگار مخالف برآرد و همچنین منور علی و غضنفر علی با وجود پیش قدمی باید خود را در این مسأله و تنظیم ملک از صدقعلی مستغنی ندانند چراکه مشخص است که چشم و دست هر دو محتاج دل‌اند. مظفر چه تقصیر داردکه حضرت مشتاق شهید سعید قدس سره العلی که در میدان معنوی که حضرت علیرضا شاه و معصومعلی شاه و فیض علی شاه تشریف داشته‌اند، حضرت علی رضا شاه که بالشبهه بموجب اخبار نعمت الله ولی و مولانا محمود و مولانا شمس الدین صاحب خرقهٔ علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه است مشتاقعلی را بخشی فرموده‌اند و نشأت تماماً بایشان مفوض فرموده‌اند و حضرت نورعلی شاه در آن هنگام مشغول نظم روضة الشهدا بوده‌اند و در هنگام تقسیم پیاله می‌فرمایندکه بخشی از برای حضرت نورعلی شاه ببرد. مشتاق است آن رند قلندرکه افسر شاهنشاهی می‌ستاند و می‌دهد وکسیکه نورعلی شاه را قبول داشته باشد و علی مشتاق را تشکیکی داشته باشد در طریقت مانندکسی است که رسول خدا محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله را قبول داشته باشد و در علی مرتضی صلوات الله علیه تشکیکی داشته باشد.

بلغت ما انزل الی من ربی یعصمنی من الناس و ان لم افعل فما بلغت رسالته.

اگر آنکس تاج بقا بر سر داشته باشدکه مشتاق از سرش برمی‌دارد. بر مظفر این مسأله چنین معلوم شده و بدوستان

عرض می‌کند این مشتاق که وصفش را شنیدید مقرر فرموده که صدقعلی که فرزند شما می‌شود بخشی باشد و مالک نشآت باشد و بحکم علی مشتاق بخشی است. در این احوال که غضنفر علی و منور علی را می‌بینم که اگر صدقعلی فرزندشان بخواهدکه نشاه بایشان ببخشد می‌تواند و اگر بخواهد بگیرد هم می‌تواند.

سکندر را نمی‌بخشند آبی بزور و زر میسر نیست این کار

مگر اینکه شما هم‌کارکنید و با او متحد شوید بلکه از او هم بگذرید و مالک رتبه بشوید. باری سخن در اتحاد بود مسئله باختلاف منجر شد. صدقعلی منورعلی است و منور علی صدقعلی صدقعلی غضنفر علی است و غضنفر علی صدقعلی است منور علی غضنفر علی است و غضنفر علی منور علی. و همچنین باید هیچیک از منور علی و غضنفر علی خود را از دیگری مستغنی نداندکه هم چشم محتاج بدست و هم دست محتاج بچشم است. چشم اگرچه عضوی لطیف است و در حین درد و صدمات محتاج باین است که دست او را محافظت نماید و لیکن در حین کار فرمودن دست اگر دیدن چشم و اشارت او نباشد دست چه میداندکه در چه موضع باید عمل را بتقدیم رسانید اگر تحریر می‌کند تعیین مواضع حروف باشارات چشم است و اگر شمشیر می‌زند موضع مضروب بحکم چشم است. و همچنین دست اگرچه عضوی کم ادراک است و از مشرب علم بهمان رشحهٔ قوت لامسه محفوظ است و لاکن از دریای قدرت نصیبی وافر دراد و **لهذا یدالله** را **قدرت الله** تفسیرکرده‌اند. اگر قدرت دست نباشدکجا نوشتن از کاتب بظهور می‌رسد با وجود دل دانا و چشم بینا.

مجملا نسبت چشم بدست چون نسبت علم است بقدرت و هر یک از دیگری مستفیض و هیچیک از دیگری مستغنی نیست و در مقام وحدت با هم متحداند. حکایتی لطیف در این موضع مناسب است که اهل حسد آمدند و **بمحمد حنفیه(ع)** گفتند **که جناب مولی صلوات الله و سلامه علیه حسنین علیه الصلوه و السلام** را از تو دوست‌تر می‌دارندکه تو را بحرب مخالفین می‌فرستند و ایشان را نگاه می‌دارند. در جواب فرمود که من زمنزلهٔ دست اویم و ایشان بمنزلهٔ چشم او و قاعده چنین است که چشم را بدست محافظت می‌فرمایند. این سخن بجهت آن است که اتحاد از بزرگان دین یادگیرید نه اینکه این حکایت هم منشاء اختلافی دیگر شود، واحدی را بخاطر رسدکه چون دست **محمدبن حنفیه** است و چشم حسنین است پس چشم چرب‌تر است و مظفر علی طرف دیگری را گرفته و مرا پست‌تر شمرده، اینها همه از احولیت و دورنگی است. قصد مظفر این است که متحد شویدکه بهتر و پست‌تر و من و تو درمیان نباشد **و لحمک لحمی و دمک دمی و جسمک جسمی و روحک** روحی شویدکه بتوان شما را فرزند راه **جناب مرتضی علی صلوات الله و سلامه علیه** گفت و اگر مختلف و متغایر و متناکر می‌باشید فرزند ابلیسید نه فرزند **جناب مرتضی علی** چراکه در سرکار **جناب مرتضی علی صلوات الله** بغیر از عشق و ذوق و محبت و یگانگی نمی‌باشد، و این همه اختلافات و مشاجرات و منازعات همه در سرکار ابلیس وجود دارد. زیاده چه نویسم که هرکه را هوشی است هر موی بر تن اوگوشی است: **قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموالله مثنی و فرادی ثم تتفکروا ما بصاحبکم من جنة.**

ولایت جناب علی صلی الله علیه را بازیچه تصور مکنید بدانید و حجت خود را بالغ بشمارید و دو روزه مهلت منافقین حق در نظرتان ضعیف جلوه نکند و ثبات قدم را ملکه خودکنیدکه فتن آخرالزمان عظیم است و ایمنی از مکر فتنه آخرزمان رسیدن فتنه چشم آن دلبر فتان به چشم و دل و جان است.

از آن زمان که فتنه چشمت بمن رسید ایمن ز مکر فتنه آخر زمان شدم

جناب مولی(ص) بکرم خود رسیدن فتنه آن چشم را نصیب همه دوستان کندکه از فتن مکر آخر الزمان ایمن شوند:

الباقی لم الله شعثکم و شعب صدعکم و رتق فتقکم وکثر قلتکم و اعزذلتکم و اغنی عائلکم و قضی عن مغرمکم و جبر فقرکم و سدخلتکم و یسرعسرکم و بیض وجوهکم و انجح طلبکم و انجز مواعیدکم و استجاب دعوتکم بالامام صاحب الامر و العصر و الزمان و علی آبائه صلوات الله الرحمن السلام علیکم و رحمةالله و برکاته عصمناالله وایاکم من العوام و الخذلان بحق العترة و القرآن.

هر جائیکه ممیزات عقلی و تشخیصات قانونی و حفظ مراتب و ضبط درجات لازم است وجود منوری درکار است چراکه نور عقل و حکمت که حافظ مراتب و فارق بین المدارج است ظل نور نبوت است که معیار سلوک و ضابط

درجات است. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: **بعثت لان اکلم الناس علی قدرعقولهم** و هرکجا که قهر بر اعداء دین و انتقام از مخالفین و ظهور جلال و بروز سطوت لازم است وجود غضنفری درکار است چراکه نور شجاعت و بسالت که کاسد صولات سباع ضاره و اشرار مفسده است ظل نور فتوت است که بحکم **لافتی الاعلی لاسیف الا ذوالفقار** معدل انحرافات اهل ظلم و مقوم اعوجاجات اهل تقوی است و هرجاکه تعدیل این حکمت و عقل که جربزه و بله نشود، و تقویم این شجاعت و بسالت که جبن و تهور نشود درکار است وجود صدقعلی شاهی درکار است چراکه حقیقت صدق و راستی در اعتقاد فعل و قول و حال و خلق و ملکات است ظل نور ولایت است که صراط مستقیم حقیقی عبارت از اوست. حاصل مرجع همه بسوی صدق است **یا ایهاالذین امنوا اتقوالله وکونوامع الصادقین**. و باید روح این تن معنوی حضرت نورعلی شاه ظل اللهی باشدکه بر عرش دل مسمی بصدق مستقر و مستوی باشد و چشمی مسمی بمنور و دست مسمی بغضنفر از محل استوای نور همواره فیض گرفته بسایر اجزای شریفه و اعضای لطیفه که سایر اهل طریقند برسانند و از ایشان بسایر دوستان که منکر نیستند ساری شود. در هر یک از اعضای دیگر هم بحکم: در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست، فایده‌ها مولی بامانت نهاده که بعضی با دل مناسب است و بعضی با چشم و بعضی با دست چراکه دل را اجزای معنوی می‌باشدکه آئینه تفصیلی روح است و همچنین چشم را طبقات و حجب و پلک و مژه و ظلمت و نور و احوال و اطوار می‌باشد. و دست را اصابع و انامل و اظفار و ساعد و عضد و مرفق می‌باشد و بعضی اعضای مستقله می‌باشندکه خاصیت های بخصوص دارند از جمله آنکه درویش عباسعلی راکه قدمی راسخ داردگاه بخاطر می‌رسدکه بمنزله قدم راسخ این تن معنوی است که حامل همه این اعضای است. استقرار و ثبات صفت اوست. و **بشرالذین امنوا ان لهم قدم صدق عندربهم**. وگاه بمنزلهٔ ظهرکه حامل مجموع استخوانهای بدن است. حاصل از ثبات و دوام و رسوخ عباسی غافل نباید بودکه قدمی مردانه دارد، دیگر مولی بر اسرار درجات و مراتب هر یک اطلاع دارد. اگر برادرم میرزا محمدرضا وقفه‌الله تعالی ظاهراً تشریف داشتند ایشان را لسان ناطق این بدن شریف تعیین می‌نمود **رزقناالله تعالی لقائه** و برادر مکرمم آقامحمد مهدی که منبع تسلیم و انقیاد است سمع ایمن این شخص را می‌شاید. دیگر حضرت رونق علی شاه و مظهر علی شاه را رتبه از آن اعظم است که عضوی از این بدن باشند بلکه ایشان اعضای بدنی می‌باشندکه دل آن نور علی شاه و روح آن معصومعلی شاه باشد و آن اساس دیگر و قانون دیگر است والسلام علیکم.

در ثانی عرض می‌شودکه اگرچه در ملاطفه نامی و مفاوضهٔ گرامی بخصوص ناخوشی بدنی اشعار فرموده بودند:

اما بحث از سودا و از صفرا نبود بوی هر هیزم پدید آید ز دود

امراض روحانی و اغراض نفسانی بسیار استنباط می‌شودکه اعظم آنها شکوه وگله از مخلص بود. از آنجاکه باعتقاد ملازمان در عقاید مخلص تشابه بهم رسیده مخلص کناره جوئی می‌کندکه مبادا بملازمان ساری شود و چون ملازمان در مقام گله برآمده بودند و تحریک سلسله سخن از جانب ایشان شده و قطع نظر از این معنی رعایت حقوق آشنائی قدیم و جدید و اقدم واجب و لازم است، بلکه قطع نظر از این مراتب واحد رعایت حقوق اجداد طاهرین شما صلوات الله علیهم اجمعین فرض و متحتم است لهذا عرض و بی‌ادبی می‌شودکه ملازمان از متابعت متشابهات چندی احتراز فرمایند و در آنچه علم شریف بآن محیط نیست توقف لازم شمارند. و نظر باینکه تشابه امری ذوطرفین است همچنانکه در مسأله‌ای طرف ثبوت فرضاً بر شما متشابه باشد طرف نفی هم متشابه خواهد بود و اگر این مسأله را بر مخلص قلب بفرمایند، بحث اتباع متشابه را بر مخلص بعینه وارد آرند، جواب این است که احکام و تشابه امری اضافی است. بسا مسأله که نسبت بزید به تشابه باشد و نسبت بعمر محکم که اگر چنین نبودی راه ترقی در معارف و عروج بر معارج مسدود بودی و حدیث: **بعثت لان اکلم الناس علی قدر عقولهم و آیه شریفهٔ یرفع الله الذین امنوا منکم و الذین اوتوالعلم درجات مصداقی صحیح نداشتی و خبر حقیقت اثر: حدیثنا صعب مستصعب لایحتمله الاملک مقرب اونبی مرسل او عبد مومن امتحن الله قلبه بالایمان** را ما صدقی متین نبودی. و اگر در مجادله الحاح کنند و بگویندکه فهم متشابه مخصوص راسخین فی العلم است و هم الائمة صلوات الله علیهم، جواب این است که رسوخ مقبول به تشکیک است و بحکم: **انا خلقنا الذکر و خلقت**

شیعتنا من شعاع ذالک النور فلذالک سمیت شیعة و اذاکان یوم القیمة الحقت السفلی باالعلیا هر یک از شیعیان را علی تفاوت درجاتهم و بطونهم از آن نصیب است. و اگر عادت قشریه استبعاد از این معنی نماید عبارت خطبه نهج البلاغهٔ مکرم راکه بلاشک از معدن ولایت صادر شده در نظر آرند آنجا که فرموده‌اند صلوات الله علیهم: **و اعلم ان الراسخین فی العلم هم الذین اغناهم الله عن اقتحام السدد المضروبة دون الغیوب فلز موالا قرار بجهة ماجلوا تفسیره من الغیب المحجوب فمدح الله اعترافهم بالعجز عن تناول مالم یحیطوا به علماً و سمی ترکهم التعمق فیما لم یکلفهم عن البحث کنهه رسوخا.** و اگر وجه جمع این حدیث با حدیث **نحن الراسخون فی العلم** جز آن باشد پس بدانیدکه حدیث فهمیدن کار هر بافنده و حلاج نیست. تحقیقش بعون الله العلی الاعلی در عهده این ضعیف فقیر است تا ماده مستعدنبینم عرض نخواهم کرد. از سخن راست کج خلق مشویدکه **الحق مر** و اگر باز تراکم شبه بر قلب هجوم آورد ملاحظه کنندکه: **ربنا لاتزغ قلوبنا** را امام علیه السلام امر فرموده که شما مکرر بخوانید با اینکه در آیه شریفه بدون شایبه شک و شبه این دعا دعای **راسخین فی العلم** است اگر شما مأمور تحصیل رسوخ نبودید تاکید درخواندن این دعا بشما نمی‌فرمودند. به‌بینید تا چه حد دور افتاده‌ایدکه ماموریدکه از جمله راسخین فی العلم بشوید و راه فیض را برخود مسدودکرده‌اید و تحصیل معارف باطنی را ممتنع می‌دانید و فضل وعلم را منحصر در تقلید فرعیات می‌دانید و بهمین اکتفا نموده مطمئن خاطر غنوده‌اید و چون در حدیث شریف وارد شده که **روحوا انفسکم ببدایع الحکمة فانها تکل کماتکل الابدان.** و جناب مولانا ملامحمد تقی مجلسی قدس سره اشعار مثنوی معنوی را از بدایع حکمت شمرده، چند فرد ازمثنوی معنوی بجهة دفع کج خلقی روزه قلمی می‌شود و اگر از خواندن شعر در ماه مبارک رمضان نظر بزهد خشک احتراز فرمایند بآیه شریفه: **والشعراء یتبعهم الغاوون تا آنجاکه الاالذین آمنوا و عملواالصالحات واذکرالله کثیرا** ملاحظه فرمایندکه شعر اصحاب ذکرکثیر ممدوح خدا است جل شانه و هی هذه:

هان زبد نامان نشاید ننگ داشت — هوش بر اسرارشان بایدگماشت
هرکه او یکبار خود بدنام شد — زو نباید نام جست و خام شد
ای بسا زرکه سیه مالش کنند — تا شود ایمن ز تاراج وگزند
گاو آبی گوهر از بحر آورد — بنهداندرمرج وگردش میچرد
در شعاع نورگوهرگاو آب — میچرد از سنبل و سوسن شتاب
زان فکندهٔ گاو آبی عنبر است — که غذایش نرگس و نیلوفر است
میچرد در نور آن گوهر بقر — ناگهان گردد زگوهر دورتر
تاجری بر او نهد وحل سیاه — تا شود تاریک مرج و سبزه گاو
پس گریزد مرد تاجر بر درخت — گاو جویان مرد را باشاخ سخت
چند بار آن گاوگرددگرد مرج — تاند آن خصم را در شاخ درج
چون از آن نومیدگرددگاو نر — آید آن جائی که بنهاده گهر
وحل بیند فوق در شاهوار — پس ز طین بگریزد او ابلیس‌وار
کان بلیس از متن طین کور وکر است — گاوکی داندکه درگل گوهر است
تاجرش داند و لیکن گاو نی — اهل دل دانند هرگل کاونی

تتمه بی‌ادبی نمیشود

بسم الله الرحمن الرحيم

فرزند راست گفتار درست کردار انشاء الله تعالی همواره از غبار اغیار در حفظ قادر مختار باشد بمنه وجوده. بعد نوشته محبت سرشته رسید و بر مضامین حقایق آئین اطلاع حاصل گردید. قلمی نموده بودیدکه ضبط شریعت مطهره علی صاحبها الف صلوتة و سلام بر نفس دشوار است. چون فقیر ضعیف کاتب الحروف را با وجود قصور احوال و ضعیف بال ماذون فرموده‌اندکه بخدمت عالی عرض و بی‌ادبی نماید از جناب دلیل سبیل عشاق ادام الله تعالی استفسار نمودم که دهن... را قبله تصور نمودن چه صورت دارد فرمودندکه این عشواة توحید است که در منزل حقیقت جلوه نموده و چون بلطف خودش فهم بعضی اشارت را بفقیر عطا فرموده چنین می‌فهمدکه صاحب این نظر در توحید قاصر است چراکه قبله در خودش ظهورکرده و همه سمت را قبله دیده و هنوز این حجاب کلی در او باقی است که این کمال صفای آئینه اوست نه کمال. دهن... دهن ... است و قبله قبله: **فول وجهک شطر المسجد الحرام.**

هر مرتبه از وجود نامی دارد   گر حفظ مراتب نکنی زندیقی

لیمیزالله الخبیث من الطیب. مریدی از شیخی سئوال کردکه بسا باشدکه شخصی بواسطه ارتکاب نشآت خارجی در خود جلوۀ انوار مشاهده نماید. شیخ زبان گهر بار باین جواب گشودکه بسا باشدکه در روح حیوانی صفای عارضی بهم رسد و بآن واسطه حکایت نور در وی اتم باشد همچنانکه آفتاب در بول صاف روشن‌تر از آب تیره نماید اگرچه بول بول است و آب آب و آفتاب از بول و آب هر دو مبرا است **ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین**. محل بول دهن... است یعنی گوش اغیار لایق مزخرفات است که **الخبیثات للخبیثین** و محل گلاب دهن اباذر است یعنی گوش ابرار مستحق معارف است که **الطیبات للطیبین.**

شیخ مغربی قدس سره فرموده که:

طعمه باز بگنجشک نشاید دادن   سر عنقا نتوان گفت به پیش مگسی

سردریا بگهرگوی چه گوئی باکف   درچو بخشی بصدف بخش چه بخشی بخسی

آنچه در مراسله محبت سلسله نگاشته بودند همه از مصدر نشاه حضرت مولا(ص) صادر شده و انگشت بر آن نمی-توان گذاشت. اگرکسی سخن بتواندگفت یکی ار دونفز خواهند بود، احمقی محمق یا کاملی مکمل یا جاهلی مجهل یا عارفی معرف یا ضالی مضل یا مهدئی هادی یا باطلی مبطل یا حقی محق. قسم اول بجهت آنکه حمق و جهل و ضلال و بطلان ضدکمال و عرفان و هدایت و حقیقت و هر ضدی ضد خود را منکر است. و قسم ثانی بجهت اینکه حیوان ناطقی داریم و انسانی داریم و انسان کاملی داریم وکامل مکملی داریم. وکامل مکمل مجذوب سالک راگویدکه از حیثیت جذبه کامل است و از حیثیت سلوک تکمیل دیگران را هم می‌تواندکرد بخلاف مجذوب مطلق که همین کامل است و تکمیل نمی‌تواندکرد:

گفت این گلیم خویش بدر می‌برد ز موج   و آن جهد می‌کندکه بگیرد غریق را

کامل مکمل اکسیرکمال است که هر جا وارد می‌شود نقص باقی نمی‌گذارد. و میزان قویم و صراط مستقیم است که عیار جذب و سلوک و معیار افراط و تفریط است. گاهی که از افراط حرارت جذب عنان حفظ شریعت از دست بدر می‌رود می‌فرماید:

صوفی ازباده باندازه خورد نوشش باد   ورنه اندیشه این کار فراموشش باد

وگاهی که از تفریط برودت سلوک چهره شاهد حقیقت در حجاب می‌نماید می‌فرماید:

بیار باده که این سالکان نه مرد رهند.

مستوری سلوک و مستی جذبه را از چشم او باید آموخت:

مگرم چشم سیاه تو بیاموزدکار   ورنه مستوری و مستی همه کس کی داند

و در خصوص جواب نفس اماره که فرموده بودند، کشتن دوکشتن است، یکی آنکه من عشقه قتله است. این جواب حق است نهایت فقیر مظفر علی هم بلکه بعین العین عرض می‌کنم که در این جواب کشف اسرار حقیقت است. جواب را بلباس شریعت می‌بایدگفت. تحقیق این مطلب و مفتح این مقصد اینکه شما را در طریقت ذکری است که

عبادت قلب است ووردی است که عبادت لسان است. آنچه از معنی ذکر استنباط می‌شود سر دل است که ممکن نیست که بر زبان جاری شود و جایز نیست که بلفظ اطلاق شود و یا اسمی و شبهی بر او واقع شود چنانچه فرموده که: **اناالمعنی الذی لایقع علیه اسم و لاشبه**. و آنچه از مضمون ورد استنباط می‌شود شریعت شما است نه باین معنی که ورد مخصوص را بغیری می‌توان تعلیم کرد بلکه باین معنی که مضمون ورد را مذهب خود در نزد عوام که اعم از علمای رسمی و حمقای جسمی‌اند می‌باید قرار داد. شما در اوراد می‌خوانیدکه **اللهم صلی علی المصطفی محمد** یعنی خدایا من از تو سئوال می‌کنم که صلوات فرستی بر محمد. شما که سئوال می‌کنید شخص علیحده‌اید و خدای تعالی شخص دیگر است که مسئول است و محمد شخص دیگر است که از برای او سئوال می‌کنید و صلوات معنی دیگر است که از خدای تعالی می‌خواهید. و بمشرب شما این چهار شرک بزرگ است و لیکن در اینجا سری هست که تا کسی بمقام جمع الجمع نرسد و وحدت را آینه کثرت وکثرت را آینه وحدت نه‌بیند نمی‌فهمد. اما لااقل دستور العملی است از برای شما که عقاید شرعیه را باین لباس باید اداکرد. شما به نفس اماره بایست بگوئیدکه این حدیث درباره اشخاصی است که جسم یا روح را خدا می‌دانند و حضرات ذات مبرا از شوایب امکان را خدا می‌دانید: **تعالی الله عما یقولون علواکبیرا:**

منـــزه ذاتـــش از چنـــد وچـــه و چـــون　　تعـــــالی شـــــانه عمـــــا یقولـــــون

مجذوب مطلق یا سالک مطلق شدن امری سهل و آسان است مجذوب سالک سالک شدن کار مردان است.

اینکه قلمی نموده بودیدکه حفظ شریعت مشکل است حق دارند ولیکن چون می‌خواهند شما را انسان کامل مکمل بسازند این جامه را باندازه قامت شما بریده‌اند و این توجه کلی را نسبت بشما متوجه ساخته‌اند. این مراتب نبوت و ولایت است و این مشرب اهل بیت رسالت است و تا خود را لاحول مطلق ندانی و مصداق **لاحول و لاقوة الابالله العلی العظیم** نشوی حمل این بار نتوانی.

اینکه قلمی نموده بودیدکه جواب مراسله مفصل شما را از فیض بازمیدارد. شما خود اگر حضور شده‌اید ازکه باز می‌مانید و اگر متوجه حضور می‌شوید در قبله چرا اشتباه می‌کنید. دیگر نمی دانم شما کی اطاعت خواهید فرمود. وقتی که کم نشاه می‌باشید سر دید و بر شما حمل تکالیف دشوار است ووقتی که نشاه دارید ادعای مولیت دارید و بشما بی‌ادبی نمیتوان نمود. درویش عارف علی حال ده پانزده لیلی است که تشریف برده اند و آن جان جهان را **یاعلی** رسانیده‌اند و نزدیک برفتن ایشان را احوال عجیبهٔ غریبه دست دادکه اگر تحریر شود صحیفه دفتر خواهد شد وکثرت الفاظ بیش‌تر بر خصالش خواهد افزود و بشما مراسله‌ای نوشتند و با کاغذ فقیر ارسال و مذکور می‌شودکه آدم لطفعلی خان گم کرده. قربان جانتم نوعی مکن که اسرار مولی مطرح تمسخرات احمقان شود. قربان جانتم بخشی وصاحب ارشادی هر دو شدن جذب تمام و سلوک کامل می‌خواهد و این هر دو نشاه رو بشما آورده. قربان جانتم متوجه باش که بطریقین افراط و تفریط نیفتی صراط المستقیم باید شد نشنیده‌ای که **الصراط ادق من الشعر** باریکتر از مواست که مطلق عرض ندارد و همین طول فقط است **هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست.**

قربان جانتم تاخود را در میان به بینی از صراط حقیقی برکناری. قربان جانتم واردات و تجلیات و نشآت خود را هر وقت خواهید استفراغ کنید بصحابت امین مؤتمن بفقیر اعلام فرمایندکه محفوظ شود. چراکه «محرم این هوش جز بیهوش نیست- مر زبان را مشتری جزگوش نیست» چون صفحه گنجایش نداشت باین اکتفا شد این شرح را به برادر معظم آقای سید علی بنمائید و هر روزه بتحریر مصادر احوال مسرت رسان مآل گردید باقی ایام توفیق و سعادت و کرامت و سیادت مستدام بادبرب العباد.

اینکه قلمی نموده بودیدکه کاغذ بشما قلمی نشودکه شما را باز میدارد نظر باینکه در بعضی مقامات و منازل بعضی خطرات می‌باشدکه شخص مست خودش تشخیص نمی‌دهد و اخطر خطرات نشآت استدراجیه است که خودبینی شمه‌ای من بعد آن است. لهذا باین مختصر بی‌ادبی شد و جناب درویش اگرچه نظر بخواهش ملازمان رایشان بجواب نوشتن نبود چراکه ایشان هم قبل از ارادت ما و شما نازکی و لطافت دقتشان با ارادت ما و شما مانند معاشرت اهل نعیم و جنان با اهل جحیم و نیران بود و لیکن چون فقره کاغذ را قلمی نموده بود ارسال آنرا مأذون فرموده بودند از شما مخفی نباشدکه نشآت راکه از مکالمه با حبیب مانع آید فقیر نمی‌فهمد دیگر شما بهتر

می‌فهمید. جناب درویش فرمودندکه درویش عباس را در خواب دیدم که می‌گفت **توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند** اگر باور نمی‌کنید از خودش تحقیق فرمائید و فرمودندکه اگر احدی از اهل طریق بخواهد در شهر بابک بدیدن ایشان بیاید خلاف راه است چراکه شرط خدمت کرده‌اند نه شرط مخدومیت اگر از برای رضای **خداست** شریعت و اگر از برای **محمد مصطفی صلوات الله علیه است** شریعت واگر از برای **علی مرتضی(ع)** است شریعت و اگر از برای صلاح برادر است اقامت شریعت اگر از برای فقیر است شریعت چه شریعت بی‌طریقت بعینه مثل طریقت بی‌شریعت است تمام شد.

علامت توحید وحدت کردن و خلوت جستن است و هیچکس را محرم نداشتن است حتی نفس خود را. مطالب عظیمهٔ توحید را چگونه می‌توان با اغیار و اهل کثرت تقریر نمود خصوص شخصی که بهیچ وجه از هیچ رهگذری تحقیق در او نیست و دلش محل مزخرفات خلق است و زبانش بی‌اختیار است با هرکسی در سخنی اعم از اینکه حق باشد یا باطل صلاحی در ضمنش باشد یا فسادی. و حال آنکه تمیز میان صلاح و فساد نمی‌تواند نمود چگونه می‌تواند شدکه چنین کسی محرم و مخاطب حقایق باشد و حال آنکه این سخنها در نزد شما نشاء حقیقت وحدانیت است و در نزد اهل توحید عین امواج کثرت است.

فرض می‌کنیم که کسی در خانه پادشاه محرم شد و اطلاع از بعضی اسرار پادشاه بهم رسانید و بنا را براین گذاشت که هرچه از اسرار پادشاه تمام یا ناتمام که باو برسد بگوش اغیار رساند آیا پادشاه با او چه می‌کند لااقل بزندان حرمانش می‌اندازد کسی که جامی بدون اجازه پیر بردارد و بخورد با وجود اینکه پیر او را نهی کرده باشد و ادعای حقایق توحید بکند برآن مذهب لعنت و بر آن شرط و بیعت داری لعنت و بر آن کسی که در این معرکه ادعای ارادت بکندو بآن کسی که ادعای مرادت باچنان مریدی بکند. توحید تحریری و تقریری نیست که درکاغذ توان نوشت یا بزبان اداکرد اگر آنچه راکه در مرآت المحققین بنظر شما رسیده قبول ندارید‌که در هر منزل خطری دارد آیت با هدایت: **سنستدرجهم من حیث لایعلمون** را بنظر تامل متذکر شوید و از استدراج غافل مشوید و خبردار باشید و همچنین آیه شریفه: **و قد مکروا مکرهم و عندالله مکرهم و ان‌کان مکرهم لتزول منه الجبال** را و از مکرالله ایمن مشویدکه **فلایأمن مکرالله الاالقوم الخاسرون** و حدیث مشهور متفیض **الناس‌کلهم هلکی الاالعالمون و العالمون‌کلهم هلکی الاالعاملون و العاملون‌کلهم هلکی الاالمتقون و المتقون‌کلهم هلکی الاالمحبون و المحبون‌کلهم هلکی الاالمخلصون و المخلصون علی خطرعظیم** را بنظر دقت مطالعه نمائید و حدیث **انی اخاف علی امتی مضلات الفتن** را از خاطر دور مکنید. هفتاد و دو فرقه از امت که هلاک شدند همه در این مراحل هلاک شدند.

قطع این مرحله بی‌همرهی خضر مکن	ظلمات است بترس از خطر گمراهی
با گدایان در مصطبه‌ای سالک راه	با ادب باش گر از سر خدا آگاهی
ای شهسوار حسن عنان راکشیده‌دار	هر جاکه میروی بخودآ دیده دیده‌دار
ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز	کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
این مدعیان در طلبش بیخبرانند	کان راکه خبر شد خبری باز نیامد

شما در موجی غرق شده‌ایدکه همه‌اش ورق الخیال است قصور مختلفه آناًفآنا بدون سلسلهآناً فاناً در نظر جلوه می-کند و بر زبان جاری می‌شود اعم از آنکه الهامات یا وساوس باشدکه در خارج بقوت نشاء صورت بهم رسانید و اعم از آنکه صورت علوی یا سفلی. کف دریا دیگر است و موج دریا دیگر است و دریا دیگر است و سر دریا دیگر است. **انزل من السماء ماء فسالت اودیة بقدرها فاحتمل السیل زبداً رابیا و مما یوقدون علیه فی النار ابتغاء حلیة اومتاع زبد مثله کذالک یضرب الله الحق و الباطل فاماالزبد فیذهب جفاء و اماما ینفع الناس فیمکث فی الارض کذالک یضرب الله الامثال**. اگر معنی آیه را نفهمید از ملامحمد روسیاه که سخنهای گرم وتر او شما را بخودبینی انداخته تحقیق فرمایندکه این مطالب بتقریر و بیان درآوردن و درکاغذ حمل و نقل کردن و بحضور پیر فرستادن بروزن قاروره نزد حکیم فرستادن است و لیکن:

آن طبیبان الهی دیگرانند	بر سقام تو ز تو واقف‌ترانند

و این معنی دو صورت دارد و دو طریق اسناد می‌توان داد. صورت اول آنکه ای شخصی که من تو را پیش از این هادی می‌دانستم امروز من خودم کانه توام و بلکه بیشتر و بیشتر. چرا که بعضی دقایق است که تو نمی‌دانی و من بتو نوشتم. و صورت دویم را نمی‌توان تقریر نمود مگر با کسی که جمعیت خاطری داشته باشد و سخن در قلبش عکس-پذیر شود نه با آن کسی که در عین امواج بخواهد در آب صورتی را تشخیص دهد. چرا که تشخیص صورت در امواج ممتنع است و حسن و قبح صور در آئینه موج تشخیص نمی‌شود و چنین شخصی بالکلیه همه جلوه‌ها را اعم از ربانی و شیطانی و حقانی و نفسانی باطل می‌بیند، یا کلیه همه را درست می‌داند و حال آنکه هر دو قصور دارد و تصدیق دیگر پیش هر دو ناقص است.

هرگاه کسی که جمعیت خاطری داشته باشد و تفریق و تموج در او نباشد و خود رادر محل احتیاج بداند و انصاف بدهد و نفسش را مطیع کرده باشد بهمرسد باوگفت و شنید خواهد شد. عش و جهل بهم مشابه‌اند چرا که هر دو مخربند. نهایت فرقی هست عشق مخرب لباس بطلان است و جهل مخرب لباس حقیقت است. و همچنین هر دو لاقیداند عشق لاقید است از حیثیتی و جهل لاقید است از حیثیتی. جهل لاقید است از حیثیتی لاقیدی عشق شجاعتی است ممدوح و لاقیدی جهل تهوری مذموم و همچنین هر دو را تجلی است عشق تجلی است نوری ربانی که علامتش اطاعت پیر است و تجلی جهل تجلی است ناری شیطانی که علامت آن خودبینی و خودرایی و ترک اطاعت پیر است.

فکر خودو رأی خوددر عالم رندی نیست　　　کفر است در این مذهب خودبینی و خودرایی

کسیکه شیخ در نظرش حقیر نماید باید متذکر شود: **خطبه جناب مولی راکه انا مابعوضةالتی ضرب الله بها مثلا** چرا که این تشبیه آن تشبیه است پس فلان مست را که بچشم خودبینی او را حقیر دیده‌اند ملاک کرده و میکندکه **یا مهلک الجبارین و الفراعنة**. مستان در این خانه بسیارند اگر نشأه جعفر علی را شما داشتید می‌گفتیدکه من آنم که خدارا هم من خلق کرده‌ام و همچنین از جعفر علی بالاتر هستند.

بر در میکده رندان قلندر باشند　　　که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی

چهار موت ربانی است و چهار موت شیطانی و در هر موتی هفت تجلی است آنچه ربانی است نوری است و آنچه شیطانی است ناری است اگر مطالب را مفصلا از برای شما تقریرکنند خواهیدگفت که ماهشتاد هزار مرتبه کرده‌ایم. یک موت شیطانی آنست که آدمی برأی خود با اشخاصی متفرقه بعینه بنگ بخورد زیاده برقدری که با القوه مزاج باشد بجهت اینکه بنگ طبیعت موت دارد علامات موت صورت بندد و اضطراب را در احوال بهم رسد بمرتبه‌ای که انسان خودر ا در شفا حرف الهلکات به بیند و مضطر شود و وحشت نماید. چهارده هزار شرک خفی و جلی در هر موجی از امواج فکرتش پیدا شودگاهی بخدا متوسل شود وگاهی بخلق وصیت نماید و خود را ازکثرت توهم مختصر به‌بیند. بعد از آنکه نشأه این موت شیطانی ببرکت ذکر خدا از او مفارقت کند باز شیطان بلباس دیگر درآید و نشأه حقیقت خود را که شراب انگور باشد بدهد و توهماتی که قبل از این مشاهده شده بود بلباس دیگر جلوه دهد و همه را الهام و سروش نام نهد و خود را صاحب همه نشآت و همه اشیا ببیند و اگر چنین وقتی اطلاعت راه را موقوف بدارد ولایتش مثل ولایت.... می‌شود. او بحدی رسیدکه پا در آتش می‌گذاشت و متاذی نمی‌شد و از هر مویش **آواز اناالرضا** بیرون می‌آمد تا بحدی که صاحب مقام رضا را فراموش کرد من بعد صاحب آن مقام خلعت ولایت را از او برکند و بنار حرمانش فرستاد.

خلاصه یار ساقی و صحبت باقی.اگر طالب حقی بهم خواهد رسید و دیده خواهد شد تتمه‌ای را نقل خواهم نمود اگر نیست که:

پشم از .... قلندرکم　　　گر زمین و سمارسد برهم

باقی همه را خدا از شر خطرات نگاهدارد و از شما مخفی نباشدکه صاحب معراج عبث نمی‌گوید:

اعوذبالله من الشیطان الرجیم:

گشت پیغمبر علی راکای علی　　　شیر حقی پهلوانی پر دلی

لیک بر شیری مکن تواعتمید　　　اندرآ در سایهٔ نخل امید

قربان جانتم
که ظاهر را مثل این باطن که حالا شده است و باصطلاح خودت دور است و باصطلاح موحدین علت دارد و معیوب است لیکن:

من آنچه شرط بلاغ است باتو می‌گویم تو خواه از سخنم پندگیر و خواه ملال

چون قلندر چهل سال در خواب است. بیدار باش که در این زمان بیدار است اگر در اینجا تشریف می‌داشتید و حالات چند را ملاحظه می‌فرمودید اندکی معلوم شما می‌شد مساله خیلی پیچ دارد و از این عظیم‌تر است که شما فهمیده‌اید. بحقیقت حق، **و نبوت محمد(ص) و ولایت علی(ع) و جلال و جمال خدا** قسم است این نشآت که در باطن شما جلوه می‌کند ذره‌ای از ذرات نشاه این حقیر نمی‌شود که محمدتقی بقاف است و از لطف جناب مولی(ص) مظفر علی بنام است که خود را ذره‌ای از ذرات نور او می‌داند وکمینه آستان او می‌شمارد:

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست

اگر بنده را شما دروغگو می‌دانید وخدانخواسته چنین فرض کنید عباس که جمیع دنیا و آخرت و مولی همه را بلهو فروخته احتمال دارد که دراین خصوص شاهد باشد. نهایت اینکه در این صورت باز عباسمردی عباس از شما پنهان است باشد تا وقتی که معلوم شود اگر بحق خودش غلط کرده در برادری بحق هیچیک از اهل طریق رسمی کوتاهی نکرده نزدیک باین شود که بحق خودش برسد و فهمدکه از هیچکس کارسازی نمی‌شود و همه کس خود را می‌پاید. فقیر سه روز و سه شب جناب درویش را چنان دیدم که در این مدت همچنان سخنان و چنان احوال از ایشان نشنیده و ملاحظه نکرده بودم و پیش از وقت مکان خلوت تعیین فرمودند و بعد از آن این مقوله نقل‌ها می‌شدکه فقیر بلوح ضمیر نقش می‌نمود و اگر سه سال دیگر هم بنویسد تمام نمی‌شود. بجهت نمونه این چندکلمه قلمی شد و حقیر مصمم این است و مامور است که بعون الله تعالی رساله‌ای ترتیب نماید من بعد و لعنت نامه ای در آن رساله ثبت کند در خصوص کسی که در زمان حضور پیر بدعت در طریقت بگذارد و این رساله را دست بدست بدست مبارک حضرت صاحب الامر علیه السلام برساندکه شاهد حال حقیر باشد در نزد خلق الله اگرچه حضرت می‌داندکه حلقه درگوش طالبان و سالکان کشیده شود.

بدرستی که هر شیئی از اشیاء عالم نشأه‌ای دارد و انسان چون مظهر جامع است هرگاه به نشأه هر شیی کلیه رجوع نماید و افراط کند البته او را بی‌اختیار می‌سازد و خود در او تصرف می‌کند بمرتبه‌ای که انسان خود را در آن صورت موحد می‌بیند و جمیع آلاتش بیکار می‌ماند و بهر چیز دیگرکه خواهد رجوع کند قصورش ظاهر می‌شود، چراکه از سلسله بازمانده و افراط در نشاه یک شیی از اشیاکرده و حقیقت خود را در آن دیده، تا آنکه انسان باید خود را بفناء فی الشیخ برساند لااقل که او مظهر جمیع اسماء حسنی وکمالات است.

کسی که به مرتبه نظر نسبت داشته باشدکه باصطلاح خودش در عین جلوه باشدکه‌کنه معرفتش باشد و منتهای عروجش باشد درآنحالت پیر راگم کند و خود را همه چیز بداند و برگردد و پیر را محتاج بالهام و سروش وکمالات خود بداند این منتهای نادانی است و سکراست.

گستاخی می‌شود بازی دل را از آقا مهدی به پرسید و ببینیدکه خانه سکر درکجا است. اگر شما را هوشی باشد خود را از این خانه **بحول الله تعالی** نجات دهید و تقوی را پیشه کنید ظاهرا و باطنا اسرار شما را محافظت‌کند. حاصل که نقل و مطلب از این عظیم‌تر است که حقیر در این کاغذ نقل کرده الباقی هوالباقی **الهم صل علی محمد و آل محمد** گفتیم والسلام.

بسم الله الرحمن الرحیم

جـای صـادق بـا مهـر و وفـا عـشق اللـه　　ای عاشـق بـا صـدق و صـفا عـشق اللـه
گنجینـه سـرکنـت کنـزا دل تـست　　ای مخـزن اسـرار خفـا عـشق اللـه

فرزند خاندان‌کرم صادق ثابت قدم وفقه الله بفضله الاتم و هداه بلطفه الاعم. همواره آئینه سینه‌اش منجلی از هم و غم باد بالنون و الصاد. و بعد از ابلاغ دعا مشهودرای محبت اقتضا می‌داردکه مکتوب مرغوب لطیف در وقتی مطلوب محبوب شریف رسید و از سلامتی و اعتدال ظاهر و باطن مسرور ومشعوف‌گردید. چون امر حق امری بزرگ و عظیم و با وجود عظمت و بزرگی و حسن ذاتی و جمال وکمال معنوی در نظر اهل دنیاکه عبده نفس و هوا و مرده ابلیس دغایند صغیر و حقیر و قبیح و ناقص می‌نماید و امر باطل امری دنی و شنیع و با وجود شناعت و قباحت در نظرکوته‌نظران عالی و شریف جلوه می‌کند نظر بوفور جنود بطلان جهل و طغیان اگر حق محضر و صدق مطلق بی‌پرده و پوست‌کنده‌گفته شودکمترکسی است‌که تکذیب نکند و این تکذیب منشأ هلاک جمعی‌کثیر و اضمحلال ضعفای طالبین می‌گردد. بناء علی **هذه المقدمة مراعاة للضعفا و اتمام الحجة علی الاشقیا** رعایت سکون و سلوک و رفق و مدارا با خاص و عام و دشمن و دوست مطابق قانون حکمت و قاعده شریعت است. قال الله سبحانه: **توتی الحکمة من تشاء و من توتی الحکمة فقد اوتی خیراکثیرا.**

آسـایش دوگیتـی تفـسیراین دوحـرف اسـت　　بـا دوسـتان مـروت بـا دشـمنان مـدارا

حضرت شاه اولیا مولانا علی مرتضی علیه الصلوة و السلام در جواب ابوسفیان‌که آن جناب را تحریض بر معارضه می‌کرد فرمودند:

مجبی الثمر بغیر وقت ایناعهاکاالزارع بغیر ارضه یعنی آنکه میوه را پیش از رسیدن او می‌چیند مثل‌کسی است که زراعت در غیر زمین خود می‌کند. یعنی اظهار و ادعای حق در شخص محق در غیر وقت مانند ادعای باطل است از مبطل و الاحق حق است اگرچه‌کل خلق تکذیب‌کنند و باطل باطل است اگرچه همه خلق تصدیق‌کنند.
الباقی ذالک ذکرلالوالالباب چون حضرت عشق خلاق عقل است پس هرکس عشق جناب مولا(ص) بهم رسانید عقل آفرین است نه بی‌عقل، و دیوانه فرماست نه دیوانه، جنون از تصرف جن است و جناب مولا(ص) خالق جن و انس است و دیوانه مغلوب دیو است و جناب مولا(ص) دیو بند و اژدر شکاف است.

لافتی الاعلی لاسیف الاذوالفقار

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد الواهب الفیض والجود و الصلواة علی صاحب المقام المحمود و آله امناء اسرار المعبود صفحه‌نگار صحیفه تذکار می‌گرددکه مراسلات‌گرامی در احسن اوان رسید و از اطلاع بر ظهور حالات و نشآت بی‌نهایت شاکر و مشعوف‌گردید. و چون حامل روانه بود باین مختصر حسب الاذن عالی متذکر خاطر عاطرگردید. چون در جهاد با نفس اماره‌که مظهر آن اهالی دنیای غداره است ترتیب اسلحه جهاد ازلوازم است می‌باید اولا درع حصین ولایت اهل بیت علیهم السلام را پوشیده چهار آینه توجه چهار پیر را بر خود آراسته مغفر خود فتوت را بر سرگذاشته قربان قرب راکه ظرف قوس خضوع است استوارکرده صدق صدق راکه محل تیر الهامات است بسته شمشیر ذکر مدام را برکمر عزم آویخته سپر شریعت تمام را بر چنگ همت‌گرفته نیزه اعتقاد برکف وجبه اعتماد بر سر و مرکب باد پیمای شوق سوار متوجه حرب مخالفین غدار یعنی لشکر جهل نابکارگردید. و چستی و چالاکی در این حرب که جهاداکبر است اهم مهمات است چراکه در حین توجه بباطن مخالف در ظاهر دست بر می‌کند و در هنگام ملاحظهٔ ظاهر در باطن تصرف می‌نماید و در لباس الهام عمل وسوسه از اوصادر می‌شود و در صورت دوست مضرت دشمنان از او بظهور می‌رسد و لهذا عارف لاریب حضرت لسان الغیب قدس سره فرموده:

با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی　　تا بی‌خبر بمیرد در دردخودپرستی
در مذهب طریقت خامی نشان‌کفر است　　آری طریق رندی چالاکی است و چستی

یا ایها الذین آمنوا اذالقیتم فئةفاثبتواواذکرالله‌کثیرالعلکم تفلحون واطیعواالله ورسوله و لاتنازعوافتفشلواو تذهب ریحکم و اصبروا ان الله مع الصابرین.

قواعد جهاد اصغرکه در زمان ظهور امام **علیه السلام** است همه را در جهاد اکبر باید ملحوظ داشت این جهاد اکبر است آن اصغر است. هر دوکار رستم و حیدر است ایام توفیق و سعادت مستدام بادبرب العباد **چهار یار مصطفی علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهیدکربلا صلوات الله علیهم اجمعین است.**

....

بسم الله الرحمن الرحیم

فرزند صادق الجنان صادق اللسان صادق الارکان راکه اسم لطیفش با حسن وجهی از این آیه شریفه مستفاد می-شود **که وجعلنا لهم لسان صدقاً علیاً** در حین تحریر فقیر ضعیف باین آیه محکمه ملهم شد و **حقاکه شجع مهری** در نهایت لطافت از برای آن فرزند می‌شود. همانا در آن وقتی که منشی کن فیکون بحکم نون والقلم و مایسطرون حقایق آیات فرقانی و دقایق کلمات قرآنی را بواسطهٔ قلم اعلی بر لوح محفوظ می‌نگاشت یعنی از ام الکتاب اجمال ولایت کلیه که **وانه فی ام الکتاب لدنیا لعلی حکیم** درکتاب مبین نبوت کلیه که **وکل شی احصیناه فی امام مبین** جلوه می‌داد نقش نگین و حرز یمین آن فرزند صدق آئین این آیت متین را مقرر فرموده. فرزندی راکه بعضی از مناقبش بحکم وقت تحریر افتاد اعلام آنکه مکاتیب محبت تراکیب که نگاشته خامهٔ صدق و وداد و قلم عشق و اتحادگردیده بود هر یک در احسن زمان جلوه وصول نمود و بر مضامین اطلاع بهم رسید. اینکه قلمی نموده بودندکه عشواتی که رو می‌دهد نمی‌دانندکه در منزل بقا است یا عود بمنزل توحید فرموده‌اند آنچه این ضعیف می‌فهمد این است که تا تعین و تشخیص تو برقرار است و خود را شخصی میدانی که در منزل و مقامی و از خود و منزل خود و نزول خود در منزل خود و سیر خود در باطن خود و همچنین در توحید خود و فنای خود و بقای خود و قلندری خود و صاحب ارشادی خود و بخشی گری خود نظر داری از او بیخبری و از خودخبر داری:

آن راکه فنا شیوه و فقر آئین است　　نه کشف و یقین نه معرفت نه دین است

او شد ز میان همین خدا ماند خدا

الفقر اذا تم هو الله این است که شیخ شبستری قدس سره درگلشن راز فرموده:

اگر آئینه دل را زدود است　　چو خود را اندر آن بیند چه سود است

خراباتی شدن از خود رهائی است　　خودی کفر است اگر خودپارسائی است

جناب خواجه حافظ قدس سره می‌فرماید:

یک نکته‌ات بگفتم خود را مبین که رستی

آری آری چون خودی شخص بالکلیه از میان رفت و سلطان عشق مملکت وجود او را تسخیر نمود و بر تخت دل متمکن شد از آنجاکه مختار مطلق است خود **لمن الملک** می‌گوید و **خودلله الواحد القهار** در جواب می‌فرماید. گاهی **سبحانی ما اعظم شانی** بگوش هوش می‌رساند و زمانی اناالحق برسمع دل می‌خواند و چون از خرقه ایشان بظهور می‌رسد محجوبین گمان می‌کنندکه انسان این سخنان را می‌گوید لهذا چون آن شخص از سکر رجوع بصحو می‌کند می‌گوید:

حق منزه از تن و من باتنم　　گر چنین گویم بباید کشتنم

وفوق این طور طوریست که انسان از تقریر آن قاصر است وگاهی چاشنی آن بمذاق سر بعضی از درویشان نعمت الله قدس سره می‌ریزد و این ضعیف را حد بیان آن نیست. بخصوص بظهور نرسیدن تقدیرات که نگاشته خامه محبت آیات فرموده بودند معلوم بوده باشدکه خدا را دوکتاب است یکی کتاب قضاکه ام الکتاب است و در آن محو و اثبات نیست و دویم کتاب قدرکه در او محو و اثبات می‌باشد چنانچه فرموده‌اند:

و یمحو الله مایشاء و یثبت و عنده ام الکتاب و باین تقریب محققین قول بدارا تصحیح فرموده‌اند و احادیث در صحت بدا از اهل عصمت صلوات الله علیهم بصدور پیوسته و چون سالک را بر همه مقامی عبور است بسا باشدکه بر لوح محو و اثبات گذارش افتد و بر نقوشی که در آن ثبت شده اطلاع بهم رساند و چون حکمت ازل و اراده لم یزل بمحو آن نقش تعلق گیرد او از محو بی‌خبر ماند و محو را همچنان ثابت داند. لهذا در احادیث اهل عصمت صلوات الله علیهم وارد شده که هیچ پیغمبری مبعوث نشد مگر آنکه باقرار به بدا. البته حکایت نوح علی نبینا و آله علیه السلام مسموع سمع شریف شده که چند دفعه بقوم خود خبر هلاک و عذاب داد و در وقت وعده بظهور نرسید و در هر مرتبه جمعی از قوم او برگشتند و در دفعه آخر بظهور رسید آنچه رسید. اینها بجهت آنست که مومن ممتحن بهم رسد و صاف ازکدر جدا شود و خبیث از طیب متمیزگردد.

لیمیزالله الخبیث من الطیب:

خوش بود گر محک تجربه آید بمیان　　تا سیه روی شود هرکه در او غش باشد

جناب مولی همه را ازکرم خود از امتحانات گمراه‌کننده محافظت فرماید چنانکه جناب سیدالسجادین صلوات الله علیه بجهت ما بیخبران فرموده‌اند:

اللهم نجنی من مضلات الفتن باذن در بعضی اعمال که در مرسلات مصدور، مرقوم فرموده بودند هرچه از حضرت اعلی یعین از جناب مرشد باستحقاق و بخشی علی الاطلاق دام ظلها العالی امر و مقرر شده و خواهد شد این فقیر ضعیف حق می‌داند و بآن راضی است. فقیر را در این میان هیچ رائی نیست و خود را شخص نمی‌داند اگر شما خود را شخص می‌دانید اختیار دارید. جانا عمرا ارشاد من و تو و بخشی گری من و تو در جنب مرشد مطلق بعینه مانند وجود من و تو است در جنب هستی حق و وجود مطلق و چه خوب مناسب می‌آید در این مقام قطعه شیخ سعدی علیه الرحمة:

رئیس دهی با پسر در رهی　　گذشتند بر قلب شاهنشهی
پسر چاوشان دید و تیغ و تبر　　قباهای اطلس کمرهای زر
یلان کمان دار نخجیر زن　　غلامان ترکش کش تیرزن
یکی در برش پرنیانی قبا　　یکی بر سرش خسروانی کلا
پسرکان همه شوکت و پایه دید　　پدر را بغایت فرومایه دید
که حالش بگردید و رنگش بریخت　　ز هیبت به بیغوله‌ای درگریخت
پسرگفت آخر بزرگ دهی　　بسرداری از سر بزرگان مهی
چه بودت که از جان بریدی امید　　بلرزیدی از باد هیبت چوبید
پدرگفت سالار فرمان دهم　　ولی عزتم هست تا در دهم
بزرگان از آن دهشت آسوده‌اند　　که در بارگاه ملک بوده‌اند
توای بیخبر آن چنان در دهی　　که بر خویشتن منصبی می نهی
نگفتند حرفی زبان آوران　　که سعدی مثالی نگوید بر آن

جناب مولی همه راگوش شنوا و چشم بینا و دل داناکرامت فرمایدکه سر حقیقت را مجازی نگیریم و دم شیر را بازیچه نشماریم باقی بقا و لقا و ارتقا یا علی الاعلی والسلام علیکم و رحمة الله.